

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

از: ش. آهنگر

شخصیت نمائی

و

شخصیت زدائی

اگر تاریخ جوامع انسانی را - صرف نظر از انسان نمایان - گنجینه های پر بهائی از کارنامه های اجتماعات مختلف بپذیریم، بر تارک این گنجینه ها دانه های گهرباری از ره آورد شخصیت های والائی میدرخشد که فرزندان خلف آدمیزادگان دیارشان و حتی کل تبارشان بوده اند. از یکسو تردیدی نیست که هستی اجتماعی، زادگاه و پرورشگاه همچو فرزندان است و از سوی دیگر هم نمیتوان انکار کرد که هستی این دردانگان تاریخ نیز تاثیری شگرف و هستی ساز در سرزمین آبائیشان و چه بسا که در مجموع هستی آدمی داشته است.

به بیانی دیگر همانگونه که جامعه آفریننده شخصیت آدمی است، همانطور آدمی نیز آفریننده جامعه است. درست همانسان که شرایط تاریخی - اجتماعی (مجموعه مناسبات) معین محیطی هستی بخش شخصیت معین میشود و او را باحوادث و وقایع تراویده از متن خود پیوند میزند و رشد و قوامش داده از آن در سفته میسازد، شخصیت برگزیده نیز با تسلط بر این اوضاع و به چنگ گرفتن مهار آن از طریق درک قانونمندی های حرکتش، پیشاپیش مسیرحرکی قرار گرفته ره باز میکند، شرایط تازه می آفریند تاثیراتی ژرف بر بستر حوادث تاریخ میگذارد که مدتها پایا است و اثر بخش و نسل های متمادی - آگاهانه و یا ناخودآگاه - از آن بهره میبرند. علاوه بر این تاثیرات و هستی جدید جانمایه و زیر ساخت انکشاف افراد و شخصیت های دیگر میشود و . . . همین تاریخ انکشاف فردی انسانها است که همواره تاریخ اجتماعی شانرا میسازد. از همین جاست که هر برش تاریخی مدون بانام قهرمانانی پیوند میخورد که فراورده برگزیده آن برش و به حق طلایه داران خیل تاریخ ساز آن بوده اند.

این دینامیسم پویای رشد شخصیت هاست که نباید با "شخصیت نمائی ها" و قهرمان سازی های اندیویدوآلیستی قلدران جبار تاریخ یکی پنداشته شود، که این دو در تقابل کامل اند، در عین حال بین این دینامیسم پویای رشد تاریخی شخصیت ها و "شخصیت زدائی" هائی که تحت عنوان نفی "کیش شخصیت" رایج گشته است نیز گودال عمیقی وجود دارد. از جانبی باید متذکر شویم که از این واقعیت هم گریزی نیست که در جوامع انسانی هستند کسانی که پیوسته در برابر کاری که دیگران اراده به سر رساندن آنرا کرده اند سد راه و مانع میشوند و ازینجا ما در تاریخ عوامل فردی و اراده های خاصی را نظاره گریم که با یکدیگر درمی افتند و تصادم میکنند. این تصادم است که ریشه در منافع گروهی دارد و در تکاملش و باگسترش شعاع برخوردش صحنه تاریخ را به خون میکشد. در فرایند این گیر و دار تاریخ است که چهره های متضادی سر بر میآورند، چهره هائی مونثاژ میشوند (شخصیت نمائی) و شخصیت هائی کوبیده میشوند (شخصیت زدائی)، افرادی وحشی و آدمخوار میشوند و شخصیت هائی در خدمت به آدمی عرق میریزند و پیکار میکنند و انسانی ترین چهره آدمیزاده را به نمایش میگذارند. هر یک ازین قماش ها اوراقی از تاریخ را به خود اختصاص میدهند منتها با رنگ و محتوای دگرگونه و وارونه و متضاد. قماش ازینا تاریخزده اند و جمعی دیگر تاریخ ساز.

فرد با آنکه سخنگوی گروه ولایه معینی است و در راه منافع گروهیش عمل میکند، ولی ممیزات شخصی او میتواند او را تشخص دهد. مثلاً از آنچه نقش شخصیت را متبازل میسازد اینست که این شخصیت در برآمدهایش نشان

میدهد که تاجه اندازه فراورده بیغش گروه مربوطه خویش است و در تبیین منافع و مواضع گروه و حراست از آن برجستگی دارد. تاجه حد درنگش مشترک گروهی و تعمیم آن و تأمین منافع گروه ابتکار و خلاقیت او نهفته است، در علامه گذاری و کشف راه ها و شیوه های نامکشف برای به سر منزل مقصود رساندن کاروانیانش چه نقشی داشته است، در گمراهی ها و بیراهه ها چه جرسی را به صدا درآورده و به همت و راهبری او چه تنگناهایی پشت سر گذاشته شده است، در حالات شکست و سرخوردگی تاجه حد پابرجای و مؤمن بوده است و از پدیده های مرگ در دفاع از آرمان و تسلیم به دشمن کدام را بر میگزیند و... سرانجام با چه ویژگی های معینی يك سر و گردن از دیگران بلندتر می ایستد و نقش او آیین بند دیوان شناسنامه هم تباران میشود و راه او راه پرافتخار مابعد هایش است؟ شمار اینگونه افراد در جامعه اندک است و اندک عده ای از این ویژگی ها برخوردارند و همین گونه شخصیت ها را که در راه منافع اکثریت جامعه عمل میکنند قهرمانان تاریخ میگویند که در پیشاپیش جمع تاریخساز در حرکت اند و محبوب القلوب همگان.

تبار تاریخ زدگان نیز تلاشهای مذبحانه کرده و میکنند تا افرادی را به نام قهرمان مونثاژ کنند (شخصیت نمائی) و به تاریخ وصله زنند. ولی چرخ تاریخ این وصله های بیقواره و ناجور را زیر دنده های پر قدرتش خورد و خمیر کرده و به زیاله دان تاریخ انداخته است که نفرین و لعنت ابدی نیز با آنها همراه است.

جامعه ما افغانستان نیز در همین قانونمندی کلی زادگاه و پرورشگاه چهره های متضاد تاریخی بوده و هست و در حد ظرفیتش تاریخ مردانی بزرگ حواله جامعه انسانی کرده است که راست قامتان جاودانه تاریخ اند. معذا لك در متن این روند کلی، ویژگی بافت اجتماعی ما در نیست که به شخصیت هایش بحد وقع میگذارد و آنها را کلید حل معمايش میداند. با تثبیت شخصیتها (گاهی متأسفانه باجلوه تثبیت) در عرصه معینی، آن شخصیت را محور قرار میدهد و با کششی توانمند به آن جذب میشود، آنرا گرمی میدارد و از آن پیروی میکند. این ویژگی خوبی ها و زشتی های با خود همراه داشته است که تاریخ مواردی از هردو را به خاطر دارد. مثلاً در آن پارینه ها، آنگاه که مورد هجوم اجنبی قرار گرفته ایم، همینکه قهرمان ملی پای به میدان نهاده است موج توده های انقلابی او را در آغوش گرفته و به رهبریش چون بهمنی برفرق دشمن متجاوز فروود آمده اند و سرزمین مقدس شانرا از لوث اجنبی پاکیزه ساخته اند. و یا اگر دانشمند و ادیبی در بین مردم عرض وجود کرده است مردم ما او را چون مردمك چشم عزیز داشته و حرفش را حکم بی برگشت دانسته اند و آنرا در هاله از تقدس جای داده اند. و...

اینها از حسنات این ویژگی است که باید تکاملش داد و از آن به نفع جامعه بهره گرفت. ولی مضراتش در این است که در مقاطعی، خان و ملاك فاسدی و یا شاه و شهزاده ستمگری به ناحق جامعه قهرمان به تن کرده و سالها بر اریکه قدرت لمیده است. آن سنت جامعه این مفاسد را نیز شخصیت پنداشته و درگروش مانده است. با استفاده از این جنبه مضرة سنت اجتماعی ما طبقات ستمگر و حامیان اجنبی شان همیشه قهرمان سازی و پهلوان پنبه بازی های (شخصیت نمائی) داشته و از آن سود جسته اند.

برش کنونی تاریخ ما نیز شاهد انواع برخوردها به این ویژگی اجتماعی است (برخورد به شخصیت ها)، جوانبی مشخص با درك این ویژگی در پی سوء استفاده از آنند و سخت دست اندرکار "شخصیت نمائی" ها شده اند تا بر محور این شخصیت نما های ساخته و پرداخته، جا معه را به سود منافع پست و استعمارگران خود بچرخانند. جمعی دیگر که ظرفیت ارائه شخصیت ها را داشته و دارند با زیر پا گذاشتن حتی حسنات این ویژگی، شخصیت های تثبیت شده خود شان را هم له میکنند و دريك نشیب خطر ناك "شخصیت زدائی" در غلتیده اند. که تداومش محروم کردن جامعه ما از طلایه داران به حق آن است. ما ذیلاً برخوردی کوتاه به این دو برخورد انحرافی خواهیم کرد:

از همان صبح کاذب کودتای ثور، نخستین درامه رسوای "شخصیت نمائی" را روسها به نمایش گذاشتند، "نایغه شرق"، "معلم توانا"، "رهبر انقلاب" و... وصله ها و قباهای ناجوری بودند که روسها برتن بی ریخت تره کی بریدند و دوختند و چسباندند تا از اوشخصیت محوری برای گرداندن چرخ جامعه ما به سودخویش بسازند. چه ثنا خوانی ها و دلقك بازی هائی راه انداختند تا وصله شان بجسبد، ولی چه میتوان کرد که "گل خشك به دیوار نمیچسبد" و بی شخصیتی مثل تره کی را "شخصیت" جلوه دادن - آنهم در حد رهبری جامعه، بازی مسخره با تاریخ است که سیلئی جانانه تاریخ را باخود به همراه دارد. روسها باخوردن این سیلی، از فرط خشم و خجلت، عروسك شان را (تره کی را) خود له و مچاله کردند. به عنصری که اصلاً شخصیت ندارد بیشرمانه اتهام "کیش شخصیت" بستند و در پی نمایش پرده دیگر برآمدند. درین پرده "امین" "کاندیدای پوشیدن ماسك" "شخصیت" شد و در نقش "قهرمان دلیر انقلاب ثور"، "ناجی حزب و انقلاب" و... در درامه ی رسوای "شخصیت نمائی" به بازی گری آغاز کرد. ریخت ناجور او نیز چنگی به دل نزد و هرگز "شخصیتی" نشد که جاذب باشد، از "قانونیت" و "مصلونیت" و "عدالت" دم زد، به "وحشت" و "مسمومیت" و "عداوت" دست برد، به زندان افگند و سربرید و... و اینها همه درامه را ننگینتر ساخت و بازیگر را از قالب و ماسك تعبیه شده بیرون انداخت. روسها که کوس رسوائی شان همه جا به صدا درآمده بود به وحشت افتاده و "قهرمان" شانرا گلو پریدند تا به سراغ "شخصیتی" دیگر بروند. اینبار مهر جاسوسی امریکا را بر روی لکه ای ننگین جاسوسی خودشان بر پیشانی "امین" کوبیدند، تا "شخصیت نمائی" بعدی شان را توجیه کرده بتوانند.

طبل "شخصیت نمائی" دیگر به نام "نامی" رسوای رسوایان، عصاره بی غیرتی و مکاره گی و... " بربك كارمل" نواخته شد. و این عجزه بدنام را با هزار و يك صفت آرایش کردند تا شاید بتواند مرجع اغوای خلق شود. هفت سال آزرگار به دستیاری سر نیزه ای بیش از صد هزار خونخوار و هزینه ملیارد ها روبل و دلار کوشیدند "رهبر محبوب"، "پیشوای خردمند" و "رفیق ارجمند" شانرا بر جامعه بپاخته و انقلابی افغانستان بقبولانند. ولی مثلی که چرخ به کام روسها نمیگردد و این تندور برای پذیرش نان شان آماده نیست، و تازه ملت افغان هم در پی آن شده است تا مضرات را از سنت های اجتماعیش بزدايد و بر محسنات بیفزاید، دیگر میخواهد به "شخصیت نمائی" ها مجذوب نشود. لذا روسها موفق نشدند با این خیمه شب بازی نیز بی شخصیت را "شخصیت" بنمایانند، و سرانجام بربك پندیده نیز زیر دنده سنگین تاریخ کفید و مچاله شد و روسها خود بی ارادگی و ضعف نفس و بی شخصیتی شخصیت نمای شان را بیان کردند.

اکنون دیگر برای روسها سخن برسر شخصیت نیست، چه "نجیب" حتی صلاحیت کاندید شدن در "شخصیت نمائی" را هم ندارد. اینبار جوانه گاو جسما قوی برگزیده شده است تا بتواند یوغ بردگی روس را بهتر به شانه کشد و شاید زمین سخت این میهن را برای کشت بیشتر تخم زهرآگین استعمار روس به زور شخم بزند تا روسها باریختن خون ملیونها انسان بیگناه افغان به پای آن، ثمرات پیش بینی شده شان را به دست بیاورند. ولی روند تاریخ خلاف این حرکت است و "نجیب گاو" نیز در مقابل با آن کمر شکن خواهد شد و شاخش به گل فرو خواهد ماند و سرزمین ما هرگز زمینه مساعد زرع تخم گندیده استعمار روس و یا هر استعمار دیگری نخواهد گشت.

ما درین مقال فرصت و محل آنرا نداریم تا درامه "شخصیت نمائی" روس را در اجزا و فروعانش به بحث بگیریم. مردم قهرمان ما در همه جاهای وطن که هنوز روسها در آن دستی دارند، شاهد اند که روسها و غداره بندان "خلق" و "پرچی" شان رسواترین و رذل ترین عناصر هر محل را پایه کار خویش قرار داده و میکوشند به زور سلاح و مصرف پول به علاوه سم تبلیغات، آنها را "شخصیت" های "انقلابی"، "وطنپرست" و... جلوه دهند. و این خود همچنان بیان این حقیقت است که در میهن ما - در گوشه و کنارش - تا هم اکنون روسها نتوانسته اند شخصیت های اصیل محلی و ملی را، حتی برای لحظه ای هم با خود همراه کنند، و این از امتیازات انقلابی ملت ما و شخصیت های ملی آنست.

بگذار تراژیدی "شخصیت نمائی" روس به پایان برسد و داغ ننگی بر پیشانی کلیه ای بازیگران این تراژیدی باقی بماند، بگذار توسل جستن به اجساد پندیده گاو واره ها هم پایان گیرد و روس آخرین نمایان را از اسطبل استعماریش فراخواند و باز بگذار خلق قهرمان ما چون کوهی در برابر هرگونه نیرنگ و زور آزمائی روس مردانه بایستد و آنرا با مشت دندان شکن پاسخ گوید. ما باروبیدن این زباله ها گامی به سر منزل مقصود نزدیکتر خواهیم شد. در جانب دیگر - در جانب مقاومت - نیز بیماری "شخصیت نمائی" بیداد میکند. عده ای که مبتنی بر سرشت خویش به فقر شخصیت در امر انقلاب رهائی بخش مردم مواجه اند با استفاده از نام جهاد و مجاهد به بزرگ نمائی های دست میزنند که نه تنها به دیگران بلکه به خودشان و اربابان شان نیز خنده آور است. دستگاه های "امیر" سازی در پشاور و "رهبر" سازی در قم و مشهد و "سیاستمدار" و "نماینده مقاومت" سازی در اروپا به حدی افراطی تولیدات شانرا عرضه بازار داغ جنبش خونین ما میکنند، که به مازاد تولید "امیر" و "رهبر" و "سیاستمدار" و... نمایند. و... مواجه گشته اند. حال خود مولدین در این اندیشه اند که این همه راس الامور را در کجا بگنجانند و در چه اموری بگمارند. از سوی دیگر تکاثف "اولی الامر"، تصادم شان را سبب گشته و هر "امیر" ادعای "امیر الامرا" شدن و هر "رهبر" داعیه ای "ولی فقیه" بودن را دارد. امتداد این تصادم در درون جنبش، قتل عام مجاهد به دست مجاهد را به همراه داشته و بر عمر کثیف و ننگین تجاوز به خاک ما افزوده است. با اینحال امری نیست که در آن بی کفایتی "پیشوایان" مصنوعی به اثبات نرسیده باشد (انجام هر امری ظرفیتی میخواهد) و آنگاه برای گم کردن رد این بی کفایتی نظر را به شخصیت های ساخته و پرداخته پائین رتبه تری معطوف میسازند که واقعه سازان و اکثراً فاجعه سازان تحمیل شده از جانب شان بر پیکر جنبش اند. در بسا نقاط وطن رنگین به خون مان شخصیت های مجاهدی که صادقانه برای آزادی وطن شان پیکار میکردند، از میدان کشیده شده و در ازای آن عناصر بد نامی را که فقط به شقاوت شهرت داشته، ولی همنوای این و یا آن سردمدار بوده اند، برگرده ای مردم قهرمان و مجاهدین سر بکف و راستین جنبش تحمیل کرده اند. و بعد به پاس جنایات این عناصر شقی، القاب بلند بالائی را نیز به اوشان "اعطا" نمودند. مردم ما شاهد این کمیدی نیز هستند که وقتی یکی از این عناصر شقی به جرم جنایت به دست مردم و مجاهدین به سزای اعمالش رسیده، گروه های استفاده جو که "شخصیت نمائی" نیز یکی از وسایل تأمین حیات شان است، از آن جانی، "شهید"، "متدین"، "متعهد" و... "سپه سالار اسلام" ساخته اند. غافل از اینکه حیات پر ادبار او نیز واقعیاتی انکار ناپذیر است که مردم با آن آشنائی دارند و به این "شخصیت نمائی" های مسخره ریشخند میزنند.

عکس آن هرگاه شخصیت محلی و یا نسبتاً ملی به منظور پیشبرد جهاد ملی حتی در همکاری با خودشان خواسته است عمل کند و هدفش هم جهاد بوده، چون از خواسته های نا مشروع گروه گرایان بد اندیش پیروی نکرده، یا آنرا به یأس و دل مردگی کشانده اند، که چاره ای جز ترك میدان و انتخاب زندگی مهاجرت نیافته است و یا اگر او در کارش پایداری نشان داده، آنرا به هزار اتهام آلودند و عناصر بیخرد و کین توز و هاری رابه جانش انداختند و محلی رابه

خاك و خون كشيدند تا آن شخصيت را نابود سازند. وجود عناصر انقلابی و ملی و مستقل از گروهبندي شان كه خارجش پنداشته ميشود و تحملش محال است.

ما به كرات در جاهای مختلف شاهد اين قبيل فجایع بوده ايم كه تحت رهبری و حمايت گروههای عقبگرا عناصر كين توز و ماجراجو آتش جنگ خانمانسوزی را در درون مقاومت برافروخته اند و عامل كشتار صدها برادر مجاهد به دست يك ديگر شده اند و شخصيتهای ارزشمندی را از پای در آورده اند. هدف شان هم انتقام گيري های شخصی، آب د اذن عقده های حقارت شخصيت نماها، تأمین منافع پست شخصی و در نهايت گروهی و... است. و هر گاهی هم كه در برابر شان مردم و مجاهدين برای دفاع از شخصيت های خود سد شده اند، اينان با عده ای گمراه همراه خود به دشمن وطن - روس خون آشام و متجاوز - پيوسته اند و لكه ننگ دامن مقاومت گشته اند. دشمن هم با دهل و سرنا از آنها استقبال و آنرا به عنوان " تسليمی مقاومت " اعلان کرده است علاوه با بزرگ سازی اين عناصر پلیدی، كمبود درامه "شخصيت نمائی" گروههای عقبگرا را تكميل کرده است. و اين از نتایج دردناك "شخصيت نمائی" و "شخصيت زدائی" هائی است كه نيروهای ارتجاعی و عقبگرا بر جنبش ما تحميل ميكنند كه ما تكامل آنرا تا سرفرو د آوردن سردمداران شان به پای روس پيش بين هستيم.

همه نيروهای دست اندركار مقاومت شاهد اند كه نخستين نطفه های خبيثه تسليم طلبی در بطن همین گونه عناصر ياغي و "شخصيت نمائی" بی شخصيت پايه گرفته و عمدتاً همین هايند كه بزدلانه به دشمن تسليم ميشوند و لعنت تاريخ را به خود و حاميان خود كمائی ميكنند.

ما به صراحت اعلان ميكنيم كه تسليمی اين عناصر بی ايمان - در هر سطحی كه باشند - هرگز تسليمی مقاومت نيست و شكست سياستهای عقبگرا نيز هرگز به حساب شكست مقاومت نبايد گذاشته شود. بگذار درامه رسوای عقبگرايان نيز آخرين پرده ها را به نمايش بگذارد و پهلوان پنبه بازی ها و "شخصيت نمائی" ها و "شخصيت زدائی" ها هم به كساد بگرديد، تا چهره گردان اصيل انقلاب كه از متن پايه رنگان رنجيده و بلاكشيد بر ميخيزند و بار رنج انقلاب را تا هم اكنون بيشت از همه به دوش كشيده و ميكنند، از زیر گرد و غبار سياست بازی ها بدرخشند.

نيروهای ملی و انقلابی كه در طول مبارزات اجتماعی و ضد استعماری شخصيت های ارجمندی را وارد نبرد گاه ها کرده و الكوهای شخصيتی و الاثباتی را به قربانگاه نجات وطن و هموطن گسيل داشته اند، و نظر به عوامل گونه گونی تا هنوز قادر نشده اند اشعه پراكنده شخصيت های شان را در طيف واحدی متمرکز سازند و مطابق نیازمندی های جنبش آزاديخواه مردم ما شخصيت و يا شخصيتهای همه پذير را ارائه دهند. و اين يکی از نقاط ضعف اساسی نيروهای ملی و انقلابی و بالآخر يکی از نقاط ضعف جنبش است.

عوامل چندی اين ضعف را پايه نگهداشته است كه موضوع بحث ما يکی از آنها و آنهم "شخصيت زدائی" افراطی است كه نيروهای ملی و انقلابی بدان مصاب هستند. بيماری درد انگيز اين نيروها اينست كه فرزندانی را در مصايب و دشواری های بی حد و حصری پرورش ميدهند، و آنرا به كوره های داغ مبارزات خطير انقلابی می آزمایند، همينكه فرزند انقلابی شان از آزمون های چندين ساله سخت و كشنده گذشت و به عنوان يك شخصيت مسلم و آبيده انقلابی وارد عرصه كارزار شد، باكمال تأسف به جای حراست و حفاظت و ثمرگيري از اين فرزندان انقلابی كه از زیر آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ جان به سلامت برده اند، خود نيروهای ملی و انقلابی آنها را طعمه خويش ساخته و فرزندان انقلابی شان را ميخورند. فرزند خوری، آنهم انقلابی ترين فرزند - خصيصه ای خطرناکی است كه دامنگیر اين نيرو ها است و تداومش زوال شان را به طور محتوم باخود همراه دارد.

به ندرت به كادر ورزيده و يا رهبر تثبيت شده ملی - انقلابی مواجه ميشويم كه دامنش پر از اتهامات و افترا آت خود نيروهای مربوطه و يا همجوارش نباشد. تصادف نيکی است هرگاه به كادر ورزيده و رهبر ملی - انقلابی زنده ای مصادف شويم كه هوادران و متحدينش او را نيالوده باشند و پيوسته در پی تخریب شخصيتش نباشند. در رهبران ملی - انقلابی به قول معروف "مرده ای بد و زنده ای خوب" نمی يابی. چه اين نيروها بنا بر عادت ناپسند شان از آوان تثبيت رهبران تاپای مرگ آنها را به تير ملامت و بی اعتباری می بندند و همينكه اين رهبران آماج تير دشمن قرار گرفته و رخت از جهان بستند از آنها "بت بی آزار"، "انقلابی اصيل"، "شخصيت برجسته" و... ميسازند و تاحد اوصاف پندارگر ايانه پيش ميروند كه باز هم به ديگران مايه دلزدگی ميشود، و اين خود نوع ديگر فروپاشاندن شخصيت يا "شخصيت زدائی" است.

آنگاه كه گروههای مختلف اين نيروها در موردی اختلاف نظر پيدا كنند، نخستين يورش شان بر موضع طرف، حمله بر شخصيتها و حتی بر شهدای عاليقدر آنست. اتهامات ناروا، افترا، توهين و... به شخصيتها، اساسی ترين سلاحهای مبارزات درون جنبش است. مبارزات فكري - سياسی، نشانه گيري انحرافات با تثبيت حاملين، اشاره به نقاط ضعف كار و... در يك كلام مبارزه اصولی، آن سلاح غلاف شده است كه به ندرت از نيام كشيده ميشود.

گروهی برای تثبيت خود به مثابه گروه انقلابيتر از ديگران بستر اثباتش را نفی شخصيت های ديگران بر ميگزیند. و "شخصيت زدائی" را وسيله "شخصيت نمائی" خويش قرار ميدهد، در نتيجه، هم آن شخصيت هارا می آلايد و هم خودش با اين شيوه مذموم، منفور واقع ميشود. و اين هر دو حالت ضربه ايست بر پيكر جنبش ملی - انقلابی.

انحراف شخصيت زدائی در بين جنبش ملی - انقلابی چنان واگير است كه حتی اعضای يك گروه چشم دید شخصيت های احاد متشكله خود شانرا ندارند. عده ای اين انحراف را به شكل هستريك با خود حمل ميكنند و چنان در آن غرق

شده اند که تا نفی تاریخ خود پیش میروند. اینان معمولاً افرادی هستند که مایه و پایه شخصیت شدن در فازهای بلند شخصیتی در وجودشان نبوده ولی تمایل افراطی به “شخصیت نمائی” و یا تبارز کذائی داشته اند. به هرکاری که برای احراز مقام دلخواه شان دست زده اند، چون از ظرفیت شان بالاتر بوده ناتوانی شان را بیرون ریخته است، و چون در آن لجاجت ورزیده اند شخصیت های معمولی شان هم ضربه خورده است و در نتیجه این ضربه خوردنها به گودال سقوط شخصیت در غلغله اند. بعد برای نجات ازین گودال دست به فرو کشیدن شخصیت ها و زیر پا کردن شان میزنند تا بر فراز آن خود را به نمایش گذارند. شیوه مذموم دیگر این قماش اینست که چون خودشان در زدن شخصیت های مورد نظر احساس ضعف میکنند، شهدای گرانقدری را به خود سپر میسازند و از پشت جسد مطهر آنها بر “حریفان” آتش میکنند. همینکه شخصیتی در جریان حرکت نمایان شد اینان به آواز بلند ضجه سر میدهند که واحسرتا! تبارز این شخصیت به معنی نفی شخصیت فلان شهید است. و لذا باید جلو رشد شخصیت هارا گرفت (!) توگویی تاریخ بازنگی شهیدی بلند پایه آغاز یافته و با شهادتش هم خاتمه می یابد. هدف اصلی این شهید پروری ها و یا بهتر بگوئیم این انحراف خطرناک فقط جبران سقوط این شخصیت شخیص است و بس، و بدون شك اگر در طرحش بگنجد که بازیر پاکردن همین شهید مورد نظر میتواند تبارزی بکند، او را نیز زیر پا له میکند و... . تداوم این انحراف به نفی تاریخ مجموع گروه و یا سازمان منجر میشود و ضربه کشنده ایست بر پیکر جنبش ملی - انقلابی که خطرات و مضراتش کمتر از تسلیم به دشمن نیست.

درین رابطه سخن بسیار است و از حوصله این نبشته بیرون وما بحث بیشتر درین زمینه را به نوشته ها و آثار دیگری میگذاریم و به پایان این سخن نزدیک میشویم.

پایان سخن :

سخن معروفی است که “هرکس از تجربه نیاموخت از هیچ استادی نمی آموزد”. روسها اگر از تجربه خونین افغانستان نیاموزند، روسیاهی شان ازین نسل گذشته و به نسلهای بعدی شان سرایت میکند. هم اکنون باید دریافته باشند که مردم افغانستان هیچ برده بی شخصیتی را هر چند مونتاز شود و ادا در بیاورد به عنوان شخصیت ملی خود نمی پذیرند، با زور هم تجربه نشان داد که به این مردم نمیشود چیزی را تحمیل کرد. از جانب دیگر هم اکنون پشت “دیوار آهنین” میلرزد، عساکر روسی سلاح شانرا در داخل به ملیت های ناراضی غیر روسی منتقل کرده اند و در طی بیش از نیم قرن این اولین بار است که روسها با اعتراض مسلحانه قزاقها، ازبکها و... . مواجه میشوند و این جرقه به زودی حریق مدهشی را در پی دارد که نتیجه اش نجات خلق های دربند کشیده ای به اصطلاح “اتحادشورها” است و... . هزاران پرابلم دیگر که محتاج بحثهای بیشتری است و همه از شکست و ناتوانی روسها حکایت دارد و فراورده تجربه تجاوز روس ها به افغانستان است. لذا آموختن از تجربه اینست که به شکست ننگین خود اعتراف کنند و طع چرکین استعماری شان را از میهن ما برچینند. نه زور آزمائی، نه “شخصیت نمائی” و “شخصیت زدائی”، نه “ترقی نمائی” و نه “حیله فزائی”. . . . هیچکدام نتوانسته و نمیتواند روس و روس گرایان را بر افغانستان تحمیل کند. این حکم داور تاریخ است. سرپیچی ازین حکم سرکوفتن به سنگ خارا ئین مقاومت خلقی به پاخاسته و مصمم است و نتیجه ای جز نابودی ندارد. روسها از دو راه یکی را باید برگزینند. یا بساط ننگین تجاوز شان را برچینند و نسلهای بعدی شان را از زیر ضربت تاریخ براهند و یا در تداوم این تجاوز، ننگ تاریخ را بر اخلاف خویش منتقل کرده و نسل های بعدی شان را نیز آماده پذیرش ضربت کاری مقاومت قهرمانانه مردم ما بسازند و درینصورت ننگ شان ابدی خواهد ماند.

گروههای عقبگرای درون مقاومت درسی را که تاحال آموخته و یا اقلابید بیاموزند اینست که با سیاست های ارتجاعی عقبگرا نمیشود به پیشواز نبرد مقاومت پیروزمندانه رفت. این سیاست ها تاکنون نتایج زیانباری را با خود همراه داشته که نفعش را روس و رقبای امپریالیستش برده اند. تکیه بر اجنبی دیگر، دوری گزینی از واقعیت های تکاملی تاریخ، توسل به سیاست های پندار گرایانه و ارتجاعی، انحصار طلبی، “شخصیت نمائی” و “شخصیت زدائی” و... . مضرات ناپسندی اند که تحمیل شان به نحوی از انحا جنبش مارا به منجلا ب میکشاند و گردانندگان و حاملین این مضرات را در برابر خشم مردم و ضربت تاریخ قرار میدهد، و امروز یا فردا به پای میز محاکمه خواهد کشاند.

آنچه را که درین مقطع همه نیروهای مقاومت صرف نظر از تعلقات گروهی شان - باید انجام دهند، مبارزه ضد روسی و قطع هرگونه برخورد داخل مقاومت است. این نه تنها حق بلکه فریضه ملی هر افغان است، و کسی حق ندارد مانع آن شود. پذیرش نیروها و شخصیت های ملی و ضد روسی درسنگر نبرد، پیش گیری از “شخصیت زدائی” ها توسط عناصر شقی و تعویض مناصب این عناصر و برگماری اهل کار در پست های نظامی - سیاسی و فرهنگی، قضائی و اداری در جبهات و مناطق نیمه آزاد، علمی ساختن و سیاسی ساختن جنگ و آگاه ساختن نیروهای رزمنده و مردم با گسیل عناصر آگاه در رأس امور مربوط، تشدید مبارزه ضد تجاوزی و ایجاد جو سالم برای رشد روحیه ضد تجاوزی و پیشگیری از هر نوع گروه گرایی و جهالت پسندی و قلدری وظیفه میرم همه نیروهای است که بخواهند جنگ آزادیبخش را به پیش ببرند، تا در فضای سالم مبارزاتی شخصیت های رزمنده آگاه و مدبر و مجرب از بین مبارزین سربه کف رشد کنند و انقلاب خونین مردم را آگاهانه و به نواحسن به پیش برده بتوانند. با

وجود این خصایص و این شخصیت هاست که دیگر به انحراف “شخصیت نمائی” و “شخصیت زدائی” پایان داده میشود.

نیروهای ملی و انقلابی باید دریافته باشند که با اتکای صرف به چند عنصر “آگاه” و “شسته رفته” نمیشود بار انقلاب را به سر منزل مقصود رساند. به ویژه اگر این عناصر “روشنفکر” از کوره ای اصلی شخصیت سازی یعنی از میان مردم و از قلب مبارزات داغ شان به دور واقع شده باشند که مسلماً انحرافات متعددی گریبان گیرشان میشود و نه تنها باری از انقلاب بردوش نخواهند کشید که خود نیز بار سنگینی بردوش انقلاب میشوند. جدائی از مردم و پراتیک انقلابی جانمایه اصلی سقوط شخصیت روشنفکران است و سقوط شخصیت عامل “شخصیت نمائی” برای خود و “شخصیت زدائی” دیگران میشود. پس اساسی ترین راه پیشگیری از این انحراف - وانحرافات دیگر - آمیزش بی پروای نیروهای ملی و انقلابی با توده های انقلابی و انقلاب هستی ساز شان است.

نفی خصایل زشتی از قبیل گروه گرایی، خودمرکز بینی، گذشته گرایی، انزوایی، حاشیه نشینی، قافیه بافی، انحلال طلبی، دنباله روی و... گام های دیگری است که این نیروها را از ورطه های متعدد، من جمله ورطه “شخصیت نمائی” و “شخصیت زدائی” میرهاند.

نیروهای ملی - انقلابی این را دقیقاً بدانند که تا خود از نفی یکدیگر و از نفی شخصیت های شان (شخصیت زدائی) فارغ نشوند و کلاً به عنوان نیروی تثبیت شده وارد عرصه نشوند، همیشه انتظار تیشئروس و نیروهای ارتجاعی را بر ریشه شخصیت خود (شخصیت زدائی) باید داشته باشند و علاوه بر مطمئن باشند که روسها هم برای دفع اعتراض، “شخصیت ها” و “نیروهای ملی” قالب میریزند (شخصیت نمائی) و در محاسبات دخیل میکنند و نیروهای ارتجاعی هم برای دموکرات جلوه دادن شان - اقلاً در جذب کمک - نیرو و شخصیت “ملی” میتراشند و قالب میزنند (شخصیت نمائی) تا جامع الکاملات جلوه کنند. آنگاه مشکل کار دو بالا میشود، چه تمیز نیروها و شخصیت های ملی از “ملی نماها” نیز در قطار ضروریات مبارزه قرار میگیرد.

یکی از عوامل افتراق - شاید هم عامل عمده - نبود شخصیت های محوری است که جاذبه همگانی داشته باشند. حال آنکه شخصیت های آبدیده و آزمون شده ای در بین این نیروها زیست دارند که هیچ يك از نیروهای عقبگرا با آنها در سطح رهبری مقاومت هم طرازی نمیتوانند. مگر با کمال تأسف که “شخصیت زدائی” های خود این نیروها است که ظرفیت بزرگ شخصیت های شان را به فروکش وامیدارد. سخن کوتاه اگر نیروهای ملی - انقلابی به عنوان يك اصل در پی احیای شخصیت های شان نشوند و شخصیت های مناسب کارهای بزرگ عرضه نکنند و آنها را محور قرار نداده و توسط شان يك کشش به مرکز نیافرینند، عده زیاد نیروهای بالقوه شان را به افتراق و یاس و... نابودی میکشانند و تن نحیف شان را بیشتر تضعیف میکنند و...

جبران این خسارت نیز کوهواره ای از مشکلات و رنجی توانفرسا و مدت زمانی طولانی میخواهد. ما معتقدیم که سرانجام تاریخ مسیرش را می پیماید و با گذار از آزمونهای سخت، نیروها و شخصیت های شایسته در مقام شایسته شان جایگزین میشوند و قافله سالاران مجرب و آگاه کاروان را از این ورطه ها و تنگناها به سر منزل مقصود رهنمون خواهند شد و دیگر محلی برای “شخصیت نمائی” ها و “شخصیت زدائی” ها باقی نخواهد ماند.

این اثر در شماره پانزدهم دوره دوم (جدی ۱۳۶۵) نشریه “ندای آزادی” و بار دیگر به شکل جزوه مستقل چاپ شده است.